طلحه و زبیرب

همسایگان بهشتی پیامبر ج

**گرد آوری:**

**ایوب گنجی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | طلحه و زبیرب همسایگان بهشتی پیامبر ج | | | |
| **گردآوری:** | ایوب گنجی | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام–اهل بیت، صحابه و تابعین – سیره و زندگینامه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

[فهرست ‌أ](#_Toc440193256)

[طلحه بن عبید الله**س** 1](#_Toc440193257)

[نام، نسب و کنیه: 1](#_Toc440193258)

[طلحه در آغوش اسلام جای می‌گیرد 2](#_Toc440193259)

[مظلومیت دردناک مؤمنان 5](#_Toc440193260)

[بازتاب مسلمان شدن طلحه در میان خانواده و قبیله اش 6](#_Toc440193261)

[ویژگی‌های حضرت طلحهس() 8](#_Toc440193262)

[جهاد در رکاب رسول الله **ج**: 8](#_Toc440193263)

[جنگ اُحد و ایثار و جانفشانی طلحه**س**: 9](#_Toc440193264)

[طلحه الخیر 12](#_Toc440193265)

[طلحه الفیاض و طلحه الجود 12](#_Toc440193266)

[حکایتی از سخا و بخشش طلحه**س** 13](#_Toc440193267)

[مروری بر فضایل طلحهس 15](#_Toc440193268)

[زبیر بن عوام**س** 19](#_Toc440193269)

[نام، نسب و کنیه او: 19](#_Toc440193270)

[چگونه به اسلام روی آورد؟ 19](#_Toc440193271)

[بازتاب مسلمان شدن زبیرس 20](#_Toc440193272)

[ویژگی‌های حضرت زبیرس 23](#_Toc440193273)

[اولین شمشیر زن اسلام 23](#_Toc440193274)

[مبارز بزرگ نبرد بدر 24](#_Toc440193275)

[جنگیدن در رکاب رسول الله ج 27](#_Toc440193276)

[علاقه و محبت رسول الله ج به حضرت زبیرس: 27](#_Toc440193277)

[چه کسی حاضر است در مقابل آوردن جسد ((خبیب)) بهشت را بخرد؟ 28](#_Toc440193278)

[تقوی و سخاوت حضرت زبیرس 30](#_Toc440193279)

[مروری بر فضایل حضرت زبیرس 31](#_Toc440193280)

[فضایل و ویژگی های حضرات طلحه و زبیر**ب** 35](#_Toc440193281)

[پیشتازان اسلام 35](#_Toc440193282)

[مهاجران اسلام 36](#_Toc440193283)

[طلحه و زبیر دو یار وفادار رسول الله ج 37](#_Toc440193284)

[طلحه و زبیر ستارگان آسمان هدایت 38](#_Toc440193285)

[افتخارآفرینان غزوات 38](#_Toc440193286)

[جانبازان اسلام 39](#_Toc440193287)

[بشارت‌داده‌شدگان به بهشت 41](#_Toc440193288)

[همسایگان رسول الله ج در بهشت 42](#_Toc440193289)

[بیعت کنندگان ((بیعت الرضوان)) 43](#_Toc440193290)

[عضویت در شورای خلافت 44](#_Toc440193291)

[مژده شهادت از سوی رسول الله ج 45](#_Toc440193292)

[شهادت حضرت طلحهس 47](#_Toc440193293)

[شهادت حضرت زبیرس 49](#_Toc440193294)

[چرا خود را فراموش کرده‌ایم؟! 50](#_Toc440193295)

[سخن آخر 53](#_Toc440193296)

[فهرست منابع و مآخذ 55](#_Toc440193297)

طلحه بن عبید اللهس

[صاحب روز اُحد  شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود].

نام، نسب و کنیه:

طلحه پسر عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره([[1]](#footnote-1)) بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه و مادرش صبعه دختر عبدالله بن مالک الحضرمیه می‌باشد([[2]](#footnote-2)).

از طایفۀ ((تیم)) و از قبیلۀ حضرت ابوبکرصدیقس است. کنیۀ او ((ابومحمد)) و به ((طلحه الخیر)) و ((طلحه الفیاض)) مشهور بود([[3]](#footnote-3)).

طلحه اهل مکه واز همان دوران جوانی به کار تجارت و بازرگانی مشغول بود.در کارش یکی از بازرگانان چابک و چالاک به شمار می‌رفت.

اما این بازرگانان جوان و این طالب دنیا، چگونه مسیر زندگی‌اش تغییر یافت و تجارت و بازرگانی را رها کرد و وارد معامله با پروردگار خود شد؟ چه نیرو و جاذبه ای او را از لذت‌های دنیا و زینت و زیور آلات دنیوی بازداشت تا فقر و فاقه و تنگدستی را بر هر چیز ترجیح دهد.

این چه جاذبه و کششی است که اکثر جوانان مکه و مدینه آن روز را به خود جلب کرد و امروزه نیز بسیاری از جوانان این کرۀ خاکی را به سوی خود می‌کشاند، بدون اینکه ظاهراً از کسی قول و قراری گرفته باشند؟ مگر اینها خداوند را دیده‌اند؟ مگر بهشت و جهنم را مشاهده کرده‌اند که این گونه به سوی یکی میل و رغبت دارند و از دیگری گریزان‌اند و....

آری! طلحۀ جوان و زیرک، به واسطۀ یکی از شاگردان محمد ج به جرگه جوانمردان و ایثارگران راه دین درآمد.

ابوبکرس همان بزرگ مردی که خود امیر و سردار تاجران و بازرگانان و اولین فردی بود که تمام ثروت و دارایی‌اش را برای پیشرفت دین اسلام به کفۀ اخلاص گذاشته، به تبعیت از او، بقیۀ جوانمردان مکه این شیوه را برگذیده‌اند؛ چرا که تا به حال کسی از ابوبکرس خلافی مشاهده نکرده است. صداقت، پاکی و اخلاص، صفات بارز اوست. پس هر کس می‌تواند به او اعتماد کند.

طلحه، پنجمین فردی بود که به وسیله حضرت ابوبکر صدیقس مشرف به اسلام شد، و جزو سابقان و پیشتازان مکتب محمدی (علی صاحبها الصلاه و السلام) به شمار می‌آید.

او هشتمین یار و رهرو رسول الله ج است. هشتمین فردی که قبول نمود جان و مال و ثروت و مقام خویش را فدای معشوق خود حقیقت نماید.

طلحه در آغوش اسلام جای می‌گیرد

اکثر تاریخ نویسان و سیره نگاران این گونه داستان تغییر مسیر زندگی طلحه را برای ما به تصویر کشیده‌اند:

طلحه برای تجارت همراه کاروان‌های قریش به سرزمین شام رفته بود. هنگام ورود به شهر ((بصری)) هر یک به سمت و سویی رفته مشغول تجارت و خرید و فروش شدند. طلحه همانند بقیه، مشغول گشت زنی در بازار بود، با واقعه ای عجیب روبه رو گشت که مسیر زندگیش را تغییر داد و او را از خواری و ذلت دنیا خواهی و دنیا پرستی به اوج قله خداپرستی و عشق و محبت الله رساند.

رشته سخن را به خود طلحه می‌سپاریم تا خود داستان شگفت انگیز و جالب انقلاب فکری و درونی‌اش را برایمان بازگو نماید:

هنگامی که در بازار بْصری قدم می‌زدم، ناگهان ندای راهبی به گوشم رسید که فریاد می‌زد:آهای مردم! ایها الناس! ای تاجران و بازرگانان! آیا کسی از اهل حرم (سرزمین حجاز) در میان شما هست؟ من که آواز را شنیدم کنجکاو شدم و به سرعت خودم را به او رساندم و گفتم: بله، من اهل حجاز هستم، کاری داشتید؟

راهب گفت: آیا در میان شما فردی به نام ((احمد)) ظهور کرده است؟

گفتم: احمد کیست؟ گفت: پسر عبدالله پسر عبدالمطلب قریشی است. این ماه، (طبق پیش بینی((انجیل)) )، همان ماهی است که در آن ظهور می‌کند. او آخرین فرستادۀ خداوند است که برای نجات و راهنمایی بشریت می‌آید و این را ((عیسی مسیح))÷ وعده داده است. او در سرزمین شما ظهور کرده و به جایی مهاجرت می‌کند که دارای سنگ‌های سیاه، نخلستان‌های بزرگ، زمین‌های شوره زار و چشمه‌های فراوان آب می‌باشد.

آهای جوان! مواظب باش فرصت را از دست ندهی و زود به او ملحق شو! سخنان این راهب پیر در دلم اثر بسیاری گذاشت. به سرعت اسبم را آماده کرده، رخت سفر بربستم. کاروان را به جا گذاشتم و شتابان و حیران به سوی مکه می‌تاختم. در همان بدو ورود به منزل، به همسرم گفتم: آیا بعد از رفتن ما از مکه، اتفاق خاصی رخ نداده است؟

همسرم گفت: چرا، محمد پسر عبدالله ادعای پیامبری کرده است. (قریش به شدت از او خشمگین‌اند)، افرادی نیز همچون ابن ابی قحافه (ابوبکر) به او پیوسته‌اند و از او پیروی می‌کنند.

من ابوبکر را به خوبی می‌شناختم؛ او فردی آرام، خون گرم و متواضع بود؛ از جملۀ تاجرانی بود که به خاطر اخلاق نیکو و کردار درستش، همگی با او انس و الفت داشتیم، از همنشینی با او و از سخنانش لذت می‌بردیم، چرا که در زمینه تاریخ و اخبار گذشتگان اطلاعات خوبی داشت، اغلب اوقات دور او حلقه می‌زدیم،(تا از محضرش استفاده کنیم).

خلاصه همین که موضوع را از همسرم شنیدم، با عجله نزد ابوبکر رفتم، (بدون مقدمه) گفتم: آیا صحت دارد که محمد بن عبدالله ادعای پیامبری کرده است؟ آیا راست می‌گویند که تو به آیین او گرویده‌اید؟! ابوبکر جواب داد: بله.... (آنچه شنیده‌ای) درست است.

بعد شروع کرد به تبلیغ و مرا به پذیرفتن دین اسلام دعوت کرد. از محمد می‌گفت و...(من هم که قبلاً پرتوهایی در دلم تابیدن گرفته بود) داستان بْصری و راهب را برایش بازگو کردم. بسیار حیرت زده شد، (اما حیرت و تعجبی همراه سرور و خوشحالی، انگار بر اطمینان قلبی‌اش افزوده می‌گشت) سپس گفت پس معطل چی هستی؟ عجله کن! زود باش! با هم نزد رسول الله ج رویم تا داستانت را برایش تعریف کنیم. ببینم ایشان چه می‌فرمایند.

به اتفاق ابوبکر نزد رسول اکرم ج رفتیم. اسلام را بر من عرضه کرد و آیاتی از وحی برایم تلاوت نمود و مژده پیروزی و رستگاری در دنیا و آخرت را به من داد.

داستان راهب بْصری را برایش بازگو نمودم. آثار سرور و شادی در چهره‌اش ظاهر گشت. در این لحظه بود که با اطمینان خاطر گفتم: گواهی می‌دهم جز الله معبودی به حق نیست و محمد رسول و فرستادۀ خدا است([[4]](#footnote-4)). «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

مظلومیت دردناک مؤمنان

((ابن هشام )) و ((علامه ابن کثیر)) از ((ابن اسحاق)) نقل می‌کنند:

هر یک از قبایل قریش هنگامیکه افرادی از قبیله شان مسلمان می‌شدند آنها را تحت فشار و مورد ستم قرار می‌دادند تا از دین اسلام دست بردارند.

مسلمانان را زندانی کرده و آنان را با شکنجه و گرسنگی و تشنگی در گرمای نیمروز حجاز، عذاب و شکنجه می‌دادند([[5]](#footnote-5)).

((ابن عباس))ب ایام شکنجه و آزار مسلمانان را چنین به تصویر می‌کشد:

مشرکان مکه، اصحاب و یاران رسول الله ج را به حدی شکنجه می‌دادند و آنان را گرسنه و تشنه نگه می‌داشتند که بر اثر آن شکنجه‌ها قادر به نشستن و راست کردن پشتشان نبودند([[6]](#footnote-6)).

ابن اسحاق می‌گوید:

ابوجهل فاسق، جوانان قریش را علیه مسلمانان تحریک می‌کرد. هرگاه می‌شنید که فردی تازه مسلمان شده، اگر آن فرد از اشراف و ارباب عزت می‌بود، او را تهدید می‌کرد و خوارش می‌داشت و به وی می‌گفت:

تو دین آبا و اجداد خود را ترک کرده‌ای در حالی که آنان از تو بهتر بوده‌اند. ما تو را احمق و رأیت را غلط می‌دانیم و عزتت را نابود خواهیم ساخت. و اگر فرد مسلمان شده از تاجران می‌بود، به وی می‌گفت:

ما تجارت تو را از بین خواهیم برد و مال و منالت را تلف خواهیم کرد.

و اگر فرد مسلمان شده شخصی ناتوان و ضعیف می‌بود، او را شکنجه می‌داد و اراذل و اوباش دیگر را نیز علیه وی می‌شورانید([[7]](#footnote-7)).

بازتاب مسلمان شدن طلحه در میان خانواده و قبیله اش

در اولین روزهای حیات اسلام، هرگاه کسی با رسول الله ج دست دوستی و محبت و قبول کردن اسلام را می‌داد، بلافاصله از سوی خانواده، قبیله و اطرافیانش طرد می‌شد و بیشتر اوقات با شکنجه‌های جسمی زیادی مواجه می‌گشت.

طلحه نیز از این امر مستثنی نبود. وقتی خانواده و نزدیکانش خبر مسلمان شدن او را شنیدند. همگی بر آشفته شدند، و خشم و عصبانیت سراسر وجودشان را فرا گرفت.

مادرش که آرزو داشت طلحه رئیس و سردار قبیله شود، کاملاً مأیوس و غمگین و نگران شده بود. طلحه دارای صفات حسنه و متانت و بزرگواری زیادی بود. به همین دلیل مادرش انتظار داشت او رهبر قوم خویش گردد([[8]](#footnote-8)).

افراد قبیله نزد طلحه آمدند و از او خواستند تا از این دین جدید دست بردارد، اما طلحه همانند کوهی استوار و محکم در مقابل شان ایستاد و هیچ وعده و وعیدی نتوانست ذره ای در اداره و عزم آهنین وی تزلزل وارد کند. بلکه هر روز محکم تر از روز قبل بر عقیدۀ خود پای می‌فشرد

و از هیچ چیز ابایی نداشت.

افراد قبیله‌اش وقتی می‌دیدند نرمش و سازش آنها طلحه را از تصمیمش باز نمی‌دارد، به اذیت و آزار و شکنجه وی روی آوردند.

امام ((ابن سعد)) در ((طبقات)) آورده است:

پس از مسلمان شدن طلحه، روزی ((نوفل بن خویلد)) که به شیر قریش مشهور بود، ابوبکرس و طلحهس را به وسیلۀ ریسمانی به هم بسته و آنها را به نادانان و اوباش مکه تحویل داد که به شدیدترین شکل ممکن آنان را اذیت کنند. به همین جهت طلحه و ابوبکر را ((القرینین)) می‌گفتند، یعنی همراه و جفت.

گویند: روزی دیگر مردم دست‌هایش را به گردنش بسته بودند و با همین حالت او را روی زمین می‌کشیدند، (این حالت به حدی فجیع بود) که مادرش به دنبالش می‌دوید و ناله و زاری می‌کرد و دشنام می‌داد([[9]](#footnote-9)).

((مسعود بن خراش)) نیز همین را نقل می‌کند:

روزی مشغول ((سعی)) بین ((صفا و مروه)) بودم که دیدم افراد زیادی جوانی را دنبال می‌کنند، وقتی نگاه کردم هردو دستش را به گردنش بسته بودند، پشت سرش می‌دویدند و او را از پشت هول می‌دادند. وقتی می‌افتاد بر سر و صورتش لگد می‌زدند.

پشت سر جوان، پیرزنی هم می‌دوید و فحش و ناسزا می‌گفت و داد و فریاد می‌کرد. گفتم: این جوان چه کار کرده است ؟ گفتند:این طلحه بن عبیدالله است. از دینش برگشته و به پسر بنی هاشم گرویده است.

پرسیدم: این پیرزن کیست؟ گفتند: صبعه دختر حضرمی، مادر همین جوان است([[10]](#footnote-10)).

اما آنچه که قابل تأمل است اینکه تمام ترفندهایی که سران قریش برای منصرف کردن طلحه از اسلام به کار گرفتند، همگی بی فایده بود؛ چرا که او محکم‌تر از قبل و با عشق و شور بیشتری نسبت به اسلام و رسول الله ج در مقابل شکنجه‌های سخت دشمنان اسلام ایستادگی می‌کرد و با این عملش به دیگر جوانان و نو مسلمانان، جان تازه ای می‌بخشید و به یکی از مهمترین هواداران اسلام در مکه تبدیل شد.

ویژگی‌های حضرت طلحهس([[11]](#footnote-11))

حضرت طلحهس به سبب صداقت و اخلاص زیادش در زمرۀ بزرگان اصحاب قرار گرفت و امتیازات بزرگی را نصیب خویش نمود که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

جهاد در رکاب رسول الله **ج**:

حضرت طلحهس در تمامی غزوات بر ضد مشرکین، رسول اکرم ج را همراهی می‌کرد و مردانه می‌جنگید. فقط در غزوۀ ((بدر)) به دلیل اینکه رسول الله ج ایشان را همراه ((سعید بن زید)) برای مأمؤریتی به شام فرستاده بود حضور نداشت، اما پس از مراجعه به مدینه، از غنائم بدر نیز سهم مجاهدی به ایشان داده شد([[12]](#footnote-12)).

جنگ اُحد و ایثار و جانفشانی طلحه**س**:

حضرت طلحهس یکی از مبارزان سخت کوش جنگ ((احد)) بود. تاریخ هیچ گاه نمی‌تواند رشادت‌ها و ایثارگری‌های حضرت طلحهس در روز سخت و خونین احد را از یاد ببرد. به علت این فداکاری هایش بود که رسول الله ج وی را ((شهید زنده)) لقب دادند.

وقتی مسلمانان به ظاهر شکست خوردند و شایع شد که پیامبر ج شهید شده است، بیشتر صحابه پراکنده شدند. تنها فردی از مهاجرین که در کنار رسول الله ج حضور داشت، حضرت طلحهس بود. او به اتفاق یازده مبارز از انصار، چون حلقه‌ای رسول الله ج را در میان گرفته بودند.

رسول اکرم ج و همراهانش خواستند از کوه بالا بروند تا دشمن نتواند بر آنها مسلط شود. در این حالت بود که جمعی از مشرکان آنها را تعقیب کردند و می‌خواستند رسول اکرم ج را به قتل برسانند.

در این لحظه پیامبر ج فرمود: چه کسی حاضر می‌شود آنها را از ما دور کند و در عوض در بهشت یار و قرین من باشد؟

حضرت طلحهس سریعاً جواب داد: یا رسول الله! ج من با تمام وجود حاضرم.

پیامبر ج فرمود: نه، طلحه! تو در جای خود بمان.

مردی از انصار گفت: یا رسول الله! من حاضرم این مأموریت را انجام دهم.

پیامبر ج فرمود: بسیار خوب!

مرد انصاری با کفار وارد کارزار شد و به شهادت رسید. در این لحظه رسول الله ج و یارانش مشغول پیشروی بودند. اما باز هم مشرکان خود را به آنان رساندند.

رسول اکرم ج دوباره فرمود: چه کسی حاضر است در مقابل آنها بایستد؟ مرد میدان کیست؟

دوباره حضرت طلحهس (که بوی بهشت را احساس می‌کرد و مشتاق ملاقات الله بود) فرمود: من حاضرم، یا رسول الله!

(اما انگار رسول الله ج نمی‌خواست به این زودی طلحه را از دست بدهد) فرمود: نه، تو در همان موضع خود باش.

سپس مرد دیگری از انصاری‌ها اعلام آمادگی کرد و رسول الله ج نیز پذیرفت. او به میدان رفت و مشغول شمشیر زنی شد، تا اینکه به درجۀ شهادت نائل گشت.

رسول الله ج و افرادی که با او بودند به سوی بالای کوه به پیشروی پرداختند و همان مشرکان نیز آنان را تعقیب می‌کردند.

بر همان منوال، رسول اکرم ج درخواست خویش را مبنی بر نامزد شدن یکی از یاران برای سرگرم کردن و مانع شدن آنان از رسیدن به آن حضرتج مطرح نمود. و هر بار حضرت طلحهس اعلام آمادگی می‌کرد و پیامبر ج نمی‌پذیرفت. تا اینکه آن یازده مرد انصاری به ترتیب شهید شدند و رسول الله ج با حضرت طلحه باقی ماندند. در این لحظه حضرت طلحهس فرمود: آیا نوبت من رسیده است؟

پیامبر ج فرمود: الآن بله.

حضرت طلحهس شمشیر کشید و به تار و مار کردن مشرکان مشغول شد، به محض اینکه فرصت اندکی می‌یافت، سریعاًرسول الله ج را کمی بالاتر می‌برد. دوباره سریعاً برمی‌گشت و با مشرکانی که قصد نزدیک شدن به رسول الله ج را داشتند به مبارزه می‌پرداخت([[13]](#footnote-13)).

حضرت طلحهس در این لحظات خود را سپر رسول الله ج قرار داده بود و تیرها و نیزه‌های زیادی به بدن مبارکش اصابت کرد، اما به هر قیمتی که بود، پیامبر ج را به بالای کوه رساند و از دست مشرکان نجات داد.

ابوبکر صدیقس فرمود: در آن لحظات من و ((ابوعبیدة جراح)) در قسمت دیگری مشغول جنگ بودیم و بین ما و رسول الله ج فاصله افتاده بود. به هر شکلی بود خودمان را به رسول الله ج رساندیم. خواستیم زخمهایش را مداوا کنیم، اما اجازه نداد و فرمود: مرا بگذارید و به کمک رفیقتان، طلحه بروید.

کمی پایین تر آمدیم، دیدیم طلحه به شدت زخمی شده و رمقی ندارد. خون به شدت از زخم هایش فوران می‌کرد و آثار هفتاد و چند زخم نیزه و شمشیر بر بدنش مشاهده می‌شد. او را نزد پیامبر ج آوردیم.پیامبر ج در این لحظه فرمود:

((هر کس می‌خواهد از نگریستن به شهیدی که زنده بر زمین راه می‌رود، بهره مند و خوشحال شود، طلحه را بنگرد))([[14]](#footnote-14)).

حضرت ابوبکرس هر وقت به یاد احد می‌افتاد، می‌فرمود: روز احد متعلق به طلحه است([[15]](#footnote-15)).

طلحه الخیر

وقتی رسول اکرم ج در روز احد فداکاری‌ها و ایثارگری‌های صادقانۀ حضرت طلحهس را مشاهده نمود، که با تمام وجود تا آخرین نفس از ایشان پاسداری می‌کرد، به او لقب ((طلحه الخیر)) داد([[16]](#footnote-16)) یعنی طلحه ای که سراسر خیر و نیکی و فداکاری است. این لقب یک مدال افتخار از جانب رسول الله ج به شمار می‌آید.

طلحه الفیاض و طلحه الجود

حضرت طلحهس نه تنها با جانش، که با مال و دارایی‌اش نیز اسلام را یاری می‌کرد و با تمام وجود در خدمت رسول الله ج بود.

هر وقت اسلام نیاز به کمک‌های مالی پیدا می‌کرد، حضرت طلحهس همچون معلم صادقش، یعنی ابوبکر صدیقس بخش عمده ی ثروتش را در راه اسلام خرج می‌کرد. به سبب همین دلاوری‌ها و فداکاری ها، رسول اکرم ج به ایشان لقب ((طلحه الفیاض)) و ((طلحه الجود)) را عنایت فرمودند.

ابن اثیر در ((اسد الغابه)) از ابوالفرج و دیگران ازموسی بن طلحه و او نیز از خود طلحهس چنین روایت کرده است:

«سماني رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحدإ طلحه الخير، ويوم العسر، طلحه الفياض ويوم حنين، طلحه الجود»([[17]](#footnote-17)).

طلحه می‌گوید: «پیامبر ج در روز احد مرا ((طلحه الخیر))، در روز عشیره مرا((طلحه الفیاض)) و در روز حنین مرا ((طلحه الجود)) نامید».

حکایتی از سخا و بخشش طلحه**س**

حضرت طلحهس تاجری ماهر و ثروتمندی مشهور بود که به سبب زیرکی در معاملات سودهای کلانی به دست می‌آورد. روزی در معامله ای که با «حضرموتی‌ها» انجام داد، سود کلانی معادل هفتصد هزار درهم نصیبش شد. (پولی که هر انسانی از داشتن آن احساس راحتی و آرامش می‌کند، و خوشحال از این که در یک معامله این گونه موفق شده که پول هنگفتی به دست آورد، اما آیا حضرت طلحهس، این دست پروردۀ مکتب رسول الله ج نیز چنین بینشی داشت؟ آیا به خاطر خوشحالی از موفقیت در یک معاملۀ دنیوی خوابش نمی‌برد؟ یا بر عکس...) آری! آن شب، حضرت طلحهس بسیار نگران و مضطرب بود. همسر فداکار و دلسوزش، یعنی «ام کلثوم »ـ دختر حضرت ابوبکرصدیقس ـ وقتی متوجه نگرانی و پریشانی همسرش شد، نزدیک رفته و پرسید: یا ابا محمد! تو را چه شده؟ چرا نگرانی؟ آیا از ما ناخشنودی؟! ما برایت مزاحمت ایجاد کرده‌ایم؟!

حضرت طلحهس جواب داد: نه. (از تو ناخشنود نیستم) تو نمونۀ یک همسر نیکو و مهربان هستی. از اول شب در اندیشه بودم که فردی که این همه ثروت و دارایی در اختیار دارد و آسوده به خواب می‌رود. آیا لحظه ای به پروردگارش فکر می‌کند؟!

همسرش گفت: چه چیزی سبب ناراحتی و نگرانی شما می‌شود؟ مگر از مستحقان و نیازمندان اقربا و دوستان دوری؟!

همین فردا برو و به نیازمندان کمک کن و ثروتت را بین آنها تقسیم کن.

حضرت طلحهس گفت:أحسنت! خداوند تو را مورد آمرزش خویش قرار دهد، واقعاً تو یک همسر نمونه و مؤمن هستی!

صبح آن روز حضرت طلحهس پول را در کیسه هایی ریخته و به سوی نیازمندان مهاجر و انصار به راه افتاد و سودی که به دست آورده بود، بین برادرانش تقسیم کرد و با خوشحالی تمام به منزل برگشت([[18]](#footnote-18)).

نقل می‌کنند که مردی نزد حضرت طلحهس آمده و به خاطر قرابت و خویشاوندی تقاضای کمک کرد.

حضرت طلحهس فرمود: از این قرابت و خویشاوندی اطلاعی ندارم، اما من زمینی دارم که ((عثمان بن عفان)) آن را به سیصد هزار درهم از من خریداری کرده است، اگر مایلی زمین را به تو می‌بخشم وگرنه پولش را به تو می‌دهم.

مرد گفت: اگر لطف کنی، پول آن را می‌خواهم.

حضرت طلحهس فوراً پول آن را آماده و به آن مرد بخشید([[19]](#footnote-19)). این هم نمونۀ دیگری از سخاوت و جود حضرت طلحه رضی الله عنه.

حضرت ((جابر بن عبدالله))س یکی از یاران گرانقدر رسول الله ج در مورد سخاوت و بخشش حضرت طلحهس چنین فرموده است:

من هیچ کسی را به مانند طلحه ندیدم که بدون درخواستی از سوی مستمندان و فقرا، پول زیاد و هنگفتی به آنها ببخشد([[20]](#footnote-20)).

همچنین در این مورد از حضرت ((سائب بن زید))س نیز منقول است:

من بسیاری از اوقات در سفر و حضر طلحه را همراهی می‌کردم. به راستی کسی را در بخشش پوشاک و طعام و دراهم(جمع درهم)، از او سخاوتمندتر ندیدم([[21]](#footnote-21)).

مروری بر فضایل طلحهس

در کتاب‌های حدیث و سیره، مناقب و فضایل حضرت طلحهس مفصلاً ذکر شده است، ما در اینجا به چند نمونۀ مستند اکتفا می‌کنیم:

در سنن ترمذی آمده است: «حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ، حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كَانَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج يَوْمَ أُحُدٍ دِرْعَانِ، فَنَهَضَ إِلَى صَخْرَةٍ فَلَمْ يَسْتَطِعْ فَأَقْعَدَ تَحْتَهُ طَلْحَةَ فَصَعِدَ النَّبِىُّ ج حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الصَّخْرَةِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِىَّ ج يَقُولُ: «أَوْجَبَ طَلْحَةُ»([[22]](#footnote-22)).

«روز احد پیامبر ج دو زره جنگی به تن داشت. خواست از صخره ای بالا برود اما نتوانست. (طلحه وقتی متوجه شد) روی زمین نشست (تا پیامبر ج بر پشت او پا بگذارد) پس پیامبر ج بالای صخره رفت. شنیدم که پیامبر ج می‌فرمود: طلحه (بهشت را بر خود) واجب کرد».

«قَالَ أَبَو عِيْسَى: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُوسَى عَنِ الصَّلْتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِى نَضْرَةَ قَالَ: قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدٍ يَمْشِى عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ»([[23]](#footnote-23)).

حضرت جابرس می‌گوید: «شنیدم از رسول الله ج که فرمود: هر کس می‌خواهد از مشاهدۀ شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود، خوشحال شود، پس به طلحه پسر عبیدالله نگاه کند».

«قَالَ أَبُو عِيْسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقُدُّوسِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ الْبَصْرِىُّ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَحْيَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عمه مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُعَاوِيَةَس فَقَالَ: أَلاَ أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: «طَلْحَةُ مِمَّنْ قَضَى نَحْبَهُ»([[24]](#footnote-24)).

موسی فرزند طلحهس گفت: [«روزی نزد معاویهس رفتم، گفت: آیا به تو مژده ای ندهم؟ شنیده ام از رسول اکرم ج که فرمود: «طلحه از جمله آنانی است که پیمان به سر بردند»].

«قال أبو عيسى: حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى وَعِيسَى ابْنَىْ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِيهِمَا طَلْحَةَ: أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالُوا لأَعْرَابِىٍّ جَاهِلٍ سَلْهُ عَمَّنْ قَضَى نَحْبَهُ، مَنْ هُوَ؟ وَكَانُوا لاَ يَجْتَرِئُونَ عَلَى مَسْأَلَتِهِ، يُوَقِّرُونَهُ وَيَهَابُونَهُ، فَسَأَلَهُ الأَعْرَابِىُّ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ إِنِّى اطَّلَعْتُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَعَلَىَّ ثِيَابٌ خُضْرٌ فَلَمَّا رَآنِى رَسُولُ اللَّهِ ج قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ عَمَّنْ قَضَى نَحْبَهُ؟ قَالَ الأَعْرَابِىُّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: هَذَا مِمَّنْ قَضَى نَحْبَهُ»([[25]](#footnote-25)).

[روزی یاران پیامبر ج به بادیه نشین بی سوادی گفتند که از رسول اللهج دربارۀ ((قضی نحبه)) سؤال کن که چه کسانی هستند؟- اصحاب، خود از پرسیدن شرم داشتند زیرا همواره ادب حضور پیامبر را رعایت می‌کردند- بادیه نشین از پیامبر ج سؤال کرد، پیامبر ج از جواب دادن خودداری نمود. این کار را تا سه بار تکرار کرد. در این لحظه من از در مسجد وارد شدم در حالی که لباس سبز رنگ به تن داشتم. پیامبر ج به محض اینکه مرا دید، فرمود: سؤال کننده کجاست؟ مرد بادیه نشین جواب داد: یا رسول الله! من هستم. رسول اکرم ج فرمود: «این مرد از ((قضی نحبه))([[26]](#footnote-26)) (پیمان به سر بردگان) می‌باشد»].

زبیر بن عوامس

[حواری رسول الله صلى الله علیه وسلم، کسی که پیامبر ج دربارۀ او فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد!»]

نام، نسب و کنیه او:

زبیر پسر عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی الأسدی است.

کنیۀ ایشان، ((ابو عبدالله)) و ((ابوطاهر)) بوده که بیشتر به ((ابوعبدالله)) معروف بود([[27]](#footnote-27)).

مادرش، صفیه دختر عبدالمطلب و عمۀ رسول الله ج می‌باشد. یعنی حضرت زبیر پسر عمۀ رسول اکرم ج و برادرزادۀ حضرت خدیجه، همسر گرانقدر پیامبر ج است([[28]](#footnote-28)).

 چگونه به اسلام روی آورد؟

حضرت زبیرس حدود 28 سال قبل از هجرت رسول اکرم صلى الله علیه وسلم، در مکه مکرمه چشم به جهان گشود. وقتی به آغوش اسلام آمد، کمتر از بیست سال سن داشت.

«هشام بن عروه» می‌گوید: زبیر اسلام آورد در حالی که جوانی پانزده ساله بود.

اما عروه می‌گوید: زبیر در سن دوازده سالگی مشرف به اسلام شده است([[29]](#footnote-29)).

به هر حال حضرت زبیرس در حالی که در اوج نوجوانی بود، نور توحید و یگانگی خداوند در قلبش تابیدن گرفت و او را به سوی یکتاپرستی و عشق به معبود یگانه فرا خواند و تقریباً چهارمین یا پنجمین فردی بود که در سلک یاران رسول الله ج در آمد.

در اسلام آوردن حضرت زبیرس نیز نقش عمده و اساسی را حضرت ابوبکرس بازی کرد؛ ابوبکری که هیچ کس در صداقتش شک نداشت، ابوبکری که با ایمان استوارش مشرکان و کافران را به ستوه آورده بود؛ به سرعت مسلمان شدنش بر فکر و اندیشۀ جوانان مکه اثر گذشت و افردای چون «طلحه» و «زبیر» نتوانستند از راه و خط و مشی ابوبکر ـ که او را به خوبی می‌شناختند ـ روگردان شوند.

بازتاب مسلمان شدن زبیرس

رسول اکرم ج با دعوت حکیمانۀ خویش، قلب‌های جوانان را نشانه می‌رفت و پس از مدت زمان اندکی آنان را به فدائیان خویش مبدل می‌ساخت؛ طوری که همان جوانی که تا دیروز در عیش و نوش و راحتی و مستی به سر می‌برد و لحظه ای نمی‌توانست از رخت خواب نرم و گرم و دختران زیبارو دور شود، حاضر می‌شد هر نوع شکنجه و آزاری را به شرط همراهی و همنشینی رسول الله ج تحمل کند. به راستی در برابر این سر بزرگ،تمام روانشناسان و اندیشمندان غیر اسلامی به زانو در آمده و سرگردان و حیران مانده‌اند که این چه جاذبه و نیرویی است که در صدر اسلام و همچنین امروز جوانانی را در اوج رفاه و آسایش دنیوی به خود جذب می‌نماید؛ آن گونه که هیچ چیز و هیچ ملامتی از طرف دیگران برایشان مهم نیست.

حضرت زبیرس نیز یکی از این جوانان است که در اوج جوانی و نوجوانی شیفته رسول الله ج شد. به همین جهت از اذیت و آزار و شکنجۀ قومش در امان نماند.

حضرت زبیرس به سبب عشق و علاقۀ شدیدی که به الله و رسول الله ج پیدا کرده بود، نمی‌توانست اسلام خویش را مخفی نگه دارد.

روزی در مکه شایع شد که کفار، رسول الله ج را دستگیر کرده‌اند. آن زمان تعداد مسلمانان بسیار اندک و انگشت شمار بود. حضرت زبیرس به محض شنیدن این خبر، شمشیر کشیده و به سوی سران قریش حمله ور شد. رسول الله ج هنگامیکه بر بلندای مکه بود، زبیر را دید که شمشیر در دست حرکت می‌کند، او را صدا زد و فرمود: مالک یا زبیر؟ تو را چه شده ای زبیر؟!

حضرت زبیرس جواب داد: به من خبر رسیده که شما را گرفته‌اند. (پیامبر ج وقتی این عشق و ایثار را مشاهده نمود) بر زبیر درود فرستاد و برای او و شمشیرش که به خاطر خداوند از نیام بیرون کشیده بود، دعای خیر کرد([[30]](#footnote-30)).

این امر موجب شد که خانواده و اطرافیانش بیشتر خشمگین شوند و برای منصرف کردن زبیر از راهی که در پیش گرفته از هیچ اقدامی دریغ نورزند. ابتدا از در سخن و نصیحت وارد شدند، وقتی این را کار ساز ندانستند، شروع به اذیت و آزار و شکنجه کردند.

نمونه‌ای از این شکنجه‌ها این بود که عمویش ((نوفل)) او را در حصیری پیچیده و او را در معرض دود قرار می‌داد تا احساس خفگی کند تا شاید به خاطر حفظ جان و نجات خویش دست از آئینش بردارد. نوفل بیچاره، غافل از اینکه این جوان و این شیفتگان خدا و رسول الله ج دنیا و زندگانی دنیوی را هیچگاه در مقابل بهشت و وعده‌های خداوند ترجیح نمی‌دهند، به او می‌گفت: اٌکفٌر برب محمد! به پروردگار محمد کافر شو! محمد و خدایش را رها کن.

اما زبیر قهرمان، این جوان مبارز و نستوه با استقامتش در مقابل شکنجه‌ها، درس اخلاص را به جوانان عصر خویش و جوانان اعصار بعدی داد و فرمود:

«لاَ وَاللَّهِ لاَ أَكْفُرُ أبدا».

قسم به کسی که جان من در قبضۀ قدرت اوست هیچگاه به کفر برنمی‌گردم و دست از این توحید و یکتا پرستی برنمی دارم([[31]](#footnote-31)).

مادرش نیز بر شکنجه‌های او می‌افزود و به کمک عمویش می‌رفت، به این امید که بتواند این لکۀ ننگ را – به قول خودشان- از خانواده و قبیله شان بزدایند.

اما همیشه حق پیروز است. همیشه استقامت بزرگ مردان، سران کفر و الحاد را به لرزه در آورده، و آنان را در مقابل این همه شجاعت، استقامت و ایثار به زانو در می‌آورد و این حقیقتی است که باید امروز نیز سران کشورهای کفر بدانند.

امروز نیز جوانان مکتب رسول الله ج آمادّ تحمل هر نوع سختی و رنج به خاطر حفظ و اجرای اوامر الهی و احیای سنت‌های محبوب حجازی ج هستند.

آری! افراد را می‌توان با شکنجه و زندان از بین برد و یا اسیر کرد، اما اندیشه را نمی‌توان ترور کرد، اندیشه را نمی‌توان پشت میله‌های زندان نگه داشت.

ویژگی‌های حضرت زبیرس

اولین شمشیر زن اسلام

همان گونه که در بخش بازتاب مسلمان شدن زبیرس اشاره شد، حضرت زبیرس به خاطر عشق و علاقۀ فراوان به رسول الله ج و نیز به دلیل شجاعت و اخلاصی که داشت، وقتی خبر دستگیری و قتل پیامبر ج را شنید، بی‌درنگ دست به شمشیر برد و برای رویارویی با سران کفر و شرک به سوی آنان حرکت کرد.

در این لحظات بود که خداوند سبحان این کار حضرت زبیرس و این صداقت و شجاعت و ایثار او را پسندید و جبرئیل را مأموریت داد تا سلام و درود خداوند را توسط رسولش ج به زبیرس برساند.

رسول الله ج زبیر را فرا خواند و به او اطمینان داد که حال مبارکش خوب است. سپس فرمود: جبرئیل÷ تشریف آورده و فرموده است:

«إن الله يقرئك السلام ويقول لك: اقرأ مني على زبير السلام، وبشره ان الله أعطاه ثواب كل من سل سيفا في سبيل الله منذ بعث إلى أن تقوم الساعة من غير أن ينقص من أجورهم شيئا، لانه أول من سل في سبيل الله»([[32]](#footnote-32)).

«ای محمد! به راستی که خداوند بر تو درود و سلام فرستاده و می‌فرماید: سلام و درود مرا به زبیر برسانید و به او مژده دهید از امروز تا قیامت هر آن کس که به خاطر خداوند شمشیر بکشد (و برای حفظ و نشر دین تلاش کند) ثوابش به زبیر نیز می‌رسد بدون اینکه از ثواب آن شمشیر زن و مجاهد چیزی کاسته شود. و این فضل و بزرگی به سبب این است که او(زبیر) اولین کسی که در راه خدا و به خاطر رضای او شمشیرش را از نیام کشیده (و آماده مبارزه با دشمنان دین شد)».

مبارز بزرگ نبرد بدر

یکی از روزهای مهم و به یادماندنی صدر اسلام، روز واقعۀ ((بدر)) است. همان روز که جنگ نابرابری در حال وقوع بود و رسول الله ج به همراه 313 تن از یاران گرانقدرش می‌بایست در مقابل لشکری که از نظر تجهیزات و آمادگی نظامی بر سپاه رسول الله ج برتری داشت، وارد معرکه شوند.

به راستی بسیار سخت و طاقت فرسا بود، اما رسول الله ج توجهش را از اسباب ظاهری قطع نموده و به مسبب الاسباب روی آورد و از او نصرت و کمک طلب کرد. رسول الله ج با چشمانی پر از اشک و با دلی پر از سوز دست به دعا برداشت و فرمود: بار الها! اگر امروز این مسلمانان را نصرت نفرمایی، چه کسی اسلام را به دیگران برساند؟ اگر اینها امروز قتل عام شوند، اسلام از بین می‌رود....

تعداد مسلمانان در آن وقت فقط همین افرادی بودند که در بدر حضور داشتند به اضافۀ چند نفری که به جاهای دیگری رفته بودند. پروردگار جهانیان دعای پیامبرش را اجابت نمود و با لشکریان خویش لشکر اسلام را در بدر تقویت و یاری کرد:

﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ ٩﴾ [الأنفال: 9].

«(ای مؤمنان! به یاد آرید) زمانی را که ( در میدان کارزار بدر از شدت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری نمودید و او درخواست شما را پذیرفت(و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک ویاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدد دیگری را پشت سر دارند».

﴿وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢٣ إِذۡ تَقُولُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ أَلَن يَكۡفِيَكُمۡ أَن يُمِدَّكُمۡ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ١٢٤﴾ [آل عمران: 123-124].

«و خداوند شما را در (جنگ) بدر پیروز گردانید و حال آنکه (نسبت به کافران) ناچیز (و از ساز و برگ اندکی برخوردار) بودید، پس از خدا بترسید تا شکر (نعمت) او را بتوانید به جا آورید. بدانگاه که تو به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بسنده نیست که پرودگارتان با سه هزار از فرشتگان فرستاده (از سوی خویش برای آرامش خاطرتان) یاریتان کرد؟»

با این توصیف مختصر، اهمیت جنگ بدر و مقام و منزلت افرادی که در آن شرکت داشتند، ظاهر گشت. خداوند سبحان به سبب اهمیت حضور در چنین معرکه‌ای- که به راستی فقط ایمان قوی و عشق به رسول الله ج بود که آدمی را در آنجا نگه می‌داشت- از تمامی اهل بدر اعلام رضایت نمود و به انها وعدۀ غفران و بخشش و بهشت برین داد.

سپاه اسلام در این جنگ، هفتاد شتر و دو اسب (هفتاد و دو سواره نظام) در اختیار داشت، که به دستور پیامبر ج اسب‌ها را به حضرت زبیرس و حضرت مقدادس واگذار کردند تا این دو مبارز و دلاور راست و چپ لشکر را بپایند.

حضرت زبیرس در این جنگ سرنوشت ساز، رشادت‌ها و جانفشانی هایی را از خود نشان داد که مورد قبول پروردگار جهانیان واقع شد و خداوند ملائکه را با همان شکل و سیمای حضرت زبیرس به میدان جنگ اعزام نمود.

و این مسئله نشانۀ مقبولیت حضرت زبیرس است و یکی از بزرگترین افتخاراتی است که نصیب این بزرگ مرد تاریخ شده است.

ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد:

«شهيد الزبير بدرا وكان عليه عمامة صفراء معتجزا بها، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: إن الملائكة نزلت يومئذ على سيماء الزبير»([[33]](#footnote-33)).

حضرت زبیرس در معرکۀ بدر حضور داشت در حالی که عمامه‌ای زرد رنگ را به سرش بسته بود. پیامبر ج فرمود: «به راستی امروز فرشتگان با شکل و سیمای زبیر در این معرکه حاضر شدند».

جنگیدن در رکاب رسول الله ج

حضرت زبیرس در تمام جنگ‌های پیامبر با کفار مشرکین، رسول الله ج را همراهی می‌کرد. از جمله: بدر، احد، خندق، حدیبیه، خیبر، فتح مکه، حنین، و طائف. در جنگ احزاب نیز حضرت زبیرس توانست افتخار و امتیاز دیگری را کسب نماید. در یکی از نبردها، رسول اکرم ج فرمود: چه کسی حاضر است به نزد دشمن ما «بنی قریظه» برود و اطلاعاتی را برایمان جمع آوری کند؟ حضرت زبیرس فوراً جواب داد: یا رسول الله! من با جان و دل حاضرم.

سپس ایشان رفته و از موقعیت و وضعیت نیروهای دشمن اطلاعاتی را برای رسول الله ج آورد. این عمل را تا سه بار انجام داد. سپس پیامبر ج فرمود: فداک ابی و امی!: پدر و مادرم فدایت باد!

به راستی این امتیاز و افتخار بزرگی است برای شخصی که این جمله از جانب رسول الله ج خطاب به او گفته شود. رسول خدا ج این جمله را «فداك أبي وأمي» در جنگ احد نیز به علت رشادت‌ها و فداکاری‌های زبیرس فرموده بودند.

علاقه و محبت رسول الله ج به حضرت زبیرس:

چنانکه قبلاً ذکر شد رسول الله ج علاقه و محبت بسیار زیادی نسبت به حضرت زبیرس داشتند. بر اثر محبت بیش از حد، چندین بار به ایشان خطاب کرد: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» پدر و مادرم فدایت شوند! این ناشی از محبت وافر پیامبر ج نسبت به این شاگرد جوان و رشیدش می‌باشد.

چه کسی حاضر است در مقابل آوردن جسد ((خبیب)) بهشت را بخرد؟

کفار قریش در توطئه‌ای وحشیانه بسیاری از اصحاب گرانقدر رسول اللهج را به قتل رساندند. یکی از همین عزیزان، شاگرد زبدۀ مکتب محمدی، حضرت ((خبیب بن عدی)) بود.

وقتی کفار قریش او را دستگیر کردند، تصمیم به اعدام و به دار آویختن ایشان گرفتند، تا با این کار در دل مکه‌ای‌هایی که قصد پیوستن به محمد ج را دارند، ایجاد رعب و وحشت کنند.

مشرکان، حضرت خبیبس را به ((تنعیم)) بردند و او را به دار آویخته و چهل شبانه روز جسدش را آویخته به دار باقی گذاشتند. از آنجایی که مشرکان می‌دانستند مسلمانان تاب دیدن و شنیدن چنین واقعه ای را ندارند، خواستند تا این قضیه طولانی شود. برای حفاظت از جسد حضرت خبیبس بر روی دار، اطرافش جمع کثیری از نگهبانان را گذاشته بودند تا کسی جرات نکند به آن نزدیک شود.

 هنگامی که رسول اکرم ج از این ماجرا اطلاع یافت بسیار ناراحت شد و فرمود:

ای اصحاب! چه کسی حاضر است بهشت را برای خویش آماده کند و در مقابل جسد خبیب را به مدینه بیاورد؟!

حضرت زیبرس که همیشه در چنین کارهای پیشگام بود فرمود: یا رسول الله ج من و همرزمم مقداد، برای این مأموریت حاضریم.

پیامبر ج از اقدام زبیرس مسرور گشت و آنها را بدرقه نمود این دو مبارز مخلص برای مأموریتی بسیار خطرناک به سوی مکه رکاب زدند درهمان بدو ورود مشاهده کردند که دورتادور جسد به دار آویخته خبیب را سربازانی از قریش احاطه کرده‌اند و با دقت اطرافشان را زیر نظر دارند بالاخره با زیرکی تمام، شبانه جسد حضرت خبیبس را پایین آورده و بر اسب خویش سوار کردند و با سرعت از مکه دور شدند.

صبح دم، افراد دشمن به تعقیب زبیر و مقداد پرداختند و آنان را در خارج مکه متوقف کردند حضرت زبیرس که جسد سالم و خوشبوی حضرت خبیب را حمل می‌کرد، به محض اطلاع از رسیدن افراد دشمن، جسد را زمین گذاشت و با لحنی هیبتناک همچون حضرت فاروق اعظمس فرمود:

آهای قریشی‌ها! چگونه جرأت کردید که ما را تعقیب کنید، مگر نمی‌دانید من زبیر بن عوام و این مقداد بن اسود، دو مبارز جان بر کف رسول خدا هستیم پس راه خود را گرفته و برگردید وگرنه شما را قلع و قمع می‌کنیم.

سخنان آتشین حضرت زبیرس سربازان بی ایمان و عیاش کفار را متزلزل کرده و با سرافکندگی تمام از جنگیدن منصرف شدند در این لحظات بود که زمین به امر خداوند سبحان شکافته شد و جسم مبارک حضرت خبیب را بلعید([[34]](#footnote-34)).

وقتی حضرت زبیرس و حضرت مقدادس نزد رسول اکرم ج آمدند و گزارش واقعه را ارئه کردند، پیامبر ج فرمود:

همین حالا جبرئیل تشریف آورده و فرمود: فرشتگان آسمان و زمین به این دو یار فداکار تو افتخار می‌کنند([[35]](#footnote-35)).

این هم برگ رزین دیگری از افتخارات حضرت زبیرس به شمار می‌آید.

تقوی و سخاوت حضرت زبیرس

پرورش یافتگان دانشگاه محمدی ج همگی افرادی بودند که رغبت آنان به خدا و رسولش ج و زندگانی آخرت از همه چیز بیشتر بود. به همین جهت تمام تلاششان را در راه درست زندگی کردن در سایۀ قرآن و تعالیم رسول اکرم ج به کار گرفتند. در معاشرت و معاملاتشان تقوی و ترس الهی را رعایت می‌کردند و هیچگاه در صدد آن نبودند که از راه نامشروع امرار معاش کنند و یا به ثروت اندوزی روی بیاورند.

سخاوت و بخشش از اوصاف حمیدۀ تمامی یاران رسول الله ج بود. نمونه‌ای از این ایثار و فداکاری، سخا و جود را در نمایش دل‌انگیز و دلربای اهل مدینه در حین استقبال از یاران نبی اکرم ج مشاهده کردیم. همان روزی که پیامبر خدا ج دستور داد، هر فردی از اهل مدینه، فردی از مکه را در آغوش بگیرد و با اموالش او را کمک کند. دیدیم که چه زیبا، انصار اموال شان را با کمال میل و رغبت با برادران مهاجرشان تقسیم می‌نمودند و از آن سو نیز شاهد نمایش عزت نفس، قناعت و بزرگ منشی مهاجرین بودیم که چشم طمع به اموال برادرانشان نمی‌دوختند. کیست که این صحنه‌های با شکوهی را که یاران رسول الله ج خلق نمودند فراموش نماید؟!

حضرت زبیرس نیز همچون بقیۀ شاگردان رسول الله ج دارای طبعی سخاوتمندانه بود. ایشان چون در کار تجارت و بازرگانی چیره دست و خبره بود، ثروت و دارایی زیادی را در اختیار داشت که اکثر آن را در راه اعتلای کلمه الله به کار می‌گرفت.

عبدالله ابن زبیرس می‌فرماید:

پدرم بازرگان ماهر و خوش معامله‌ای بود، در کار بازرگانی کاملاً وارد و موفق بو. از او پرسیدند چگونه به این درجه رسیده‌ای؟ جواب داد: معاملۀ من هیچ وقت توأم با مکر و فریب و خدعه نبوده و به سود و در آمد اندک قناعت می‌کردم([[36]](#footnote-36)).

ناگفته نماند که چون حضرت زبیرس یکی از مجاهدان بزرگ بود، همیشه سهم بزرگی از غنایم جنگی نیز به ایشان تعلق می‌گرفت. اما آیا ایشان و دیگر اصحاب مشغول زراندوزی بودند؟ حضرت زبیرس هر وقت پولی به دستش می‌رسید، سریعاً به فقرا و نیازمندان می‌بخشید، و خود با قناعت زندگی می‌کرد.

علامه کاندهلوی در ((حیاة الصحابه)) نقل می‌کند:

حضرت زبیرس هزار غلام داشت و از این راه پول کلانی به دستش می‌رسید، اما همین که پولی به دستش می‌آمد فوراً آن را بین فقرا تقسیم می‌کرد به طوری که وقتی به منزلش می‌رسید، هیچ درهمی برایش باقی نمانده و همگی را صدقه داده بود([[37]](#footnote-37)).

مروری بر فضایل حضرت زبیرس

مسلماً نمی‌توان در این نوشته مختصر تصویر کاملی از این همه فضل و بزرگواری حضرت زبیرس ارائه نمود، اما برای نمونه فقط چند روایت نقل می‌کنیم: امام ترمذی می‌فرماید:

«حدثنا أحمد بن منيع معاويه بن عمرو حدثنا زائده عن عاصم عن زر عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ج: إِنَّ لِكُلِّ نَبِىٍّ حَوَارِيًّا، وَإِنَّ حَوَارِىَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ»([[38]](#footnote-38)).

حضرت علیس روایت می‌کند که پیامبر ج فرمود: «هر پیامبر برای خودش ((حواری)) دارد، و حواری من ((زبیر بن عوام)) است».

«حَدَّثَنَا هَنَّادٌ حَدَّثَنَا عَبْدَةُ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: جَمَعَ لِى رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- أَبَوَيْهِ يَوْمَ قُرَيْظَةَ فَقَالَ: بِأَبِى وَأُمِّى»([[39]](#footnote-39)).

حضرت زبیرس فرمود: پیامبر ج در روز جنگ بنی قریظه، به من فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد!»

«حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الْحَفَرِىُّ وَأَبُو نُعَيْمٍ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ رضى الله عنه قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- يَقُولُ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِىٍّ حَوَارِيًّا وَإِنَّ حَوَارِىَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ. وَزَادَ أَبُو نُعَيْمٍ فِيهِ يَوْمَ الأَحْزَابِ قَالَ: مَنْ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا. قَالَهَا ثَلاَثًا. قَالَ الزُّبَيْرُ أَنَا»([[40]](#footnote-40)).

حضرت جابرس فرمود: از رسول اکرم ج شنیدم که فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است».

ابو نعیم بر این حدیث این را اضافه کرده که در روز جنگ احزاب پیامبرج فرمود: چه کسی حاضر است اطلاعاتی را از سپاه دشمن برایمان بیاورد؟ حضرت زبیرس فرمود: یا رسول الله! من حاضرم. این را تا سه بار تکرار فرمود و هر سه بار زبیر اعلام آمادگی می‌کرد (پیامبر ج فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد!»).

حضرت عمر فاروقس در مورد حضرت زبیرس می‌فرماید:

«الزبير من أركان المسلمين»([[41]](#footnote-41)).

«زبیر یکی از پایه‌ها و ارکان اسلام و مسلمانان است».

و در الاصابه با تغییر الفاظ آمده است:

«الزبير بن عوام ركن من أركان الدين».

و بلاخره بشنویم از حضرت ((حسان بن ثابت)س که چه زیبا فضیلت و بزرگواری حضرت زبیرس را بیان می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أقام علی عهد النبی هدیه |  | حواریه والقول بالفعل یعدل |
| أقام علی منهاجه وطریقه |  | یوالی ولی الحق والحق أعدل |
| هو الفارس المشهور والبطل الذي |  | یصول إذا ما كان یوم محجل |
| وإن امراً كانت صفیة أمه |  | ومن أسد فی بیته لمرفل |
| له من رسول الله قربی قریبه |  | ومن نصرت إسلام مجد مؤثل |
| فكم كربة ذب الزبیر بسیفه |  | عن المصطفی، والله یعطی ویخزل([[42]](#footnote-42)) |
| إذا كشفت عن ساقها الحرب حشها |  | بأبیض سباق إلی الموت یرقل |
| فما مثله فیهم ولا كان قبله |  | ولیس یكون الدهر مادام یذبل([[43]](#footnote-43)) |

«حضرت زبیرس، این حواری رسول الله ج بر پیمان و روش پیامبر ثابت ماند و همواره گفتار و کردارش یکی بود. او راه و روش پیامبر ج را به خوبی گرفت و با صاحبان حق دوستی اختیار کرد، براستی حق مناسب ترین شیوه است زبیر، شهسوار نامدار و مهاجم روزهای نبرد است. او صاحب خویشاوندی نزدیکی با پیامبر ج بوده و همچنین در یاری رساندن و تقویت سپاه اسلام سهم بزرگی دارد. چه اذیت و آزارهایی را با شمشیر برنده‌اش از پیامبر ج زدود. پروردگار جزا و پاداش بسیار نیکوهایی او را بدهد. هر وقت در گوشه ای جنگ در می‌گرفت، زبیر با پیشتازی‌اش به سوی شهادت، آتش جنگ را شعله ور می‌ساخت. به راستی مانند او در میان آن قوم نیست و نبوده و تا وقتی کوه ((یذبل)) پابرجاست، زمانه مانند او را به خود نخواهد دید».

فضایل و ویژگی های حضرات طلحه و زبیرب

این دو صحابه رسول الله ج به قدری با هم ارتباط شان نزدیک و صمیمی بود که هر گاه نام یکی از این بزرگواران را ببریم خود به خود نام دیگری در ذهن تداعی می‌شود و مانند ((موسی)) و ((هارون)) – علیهما السلام- همیشه در کنار هم بودند و با هم به جایگاه ویژه ای در اسلام و بین مسلمین دست یافتند. به راستی چه زیباست، دو جوان رشید و دو دوست، دوران جوانی خویش را در همراهی و مصاحبت رسول الله ج به سر ببرند. آیا می‌توان از این فضیلت و افتخار چیزی بالاتر و مهمتر یافت؟!

همان طور که در بخش ولادت و اسلام هر دوی این عزیزان اشاره کردیم، هردو در سنین (زیر بیست سال) به آغوش اسلام آمدند و رشد و ترقی شان در اسلام و در کنار پیامبر ج بوده است. این دو یار رسول الله ج هر چند فضایل و مناقب خصوصی و فردی داشتند، اما به راستی در بسیاری از فضایل مشترک و هم پایه بودند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

پیشتازان اسلام

حضرت طلحه و حضرت زبیرب از آن دسته از یاران پیامبر ج می‌باشند که خداوند سبحان از آنها اعلام رضایت و خشنودی نموده و به آنان وعدۀ پاداش‌های بزرگ را داده است؛ چرا که افرادی که در روزهای اول ظهور اسلام، به آن گرویده‌اند، به راستی از جانب دشمنان این دین مورد اذیت و آزار و شکنجه واقع شدند و به سبب استقامت و ثبات شان، پروردگار عالم را خوشنود نمودند، تا جائیکه صراحتاً از آنها اعلام رضایت فرمود:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«وپیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از ایشان پیروی کرده‌اند (تابعان)، خداوند از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان بوستانهایی آماده کرده است که جویباران از فرو دست آن جاری است و جاودانه در آنند؛ این رستگاری بزرگ است».

مهاجران اسلام

حضرت طلحه و زبیرب از جملۀ مهاجرانی هستند که به مدینۀ منوره هجرت کردند.

هنگامی که ظلم و فشار مشرکان مکه به اوج رسید، مسلمانان ناچار شدند که به مدینه هجرت کنند تا به این شکل دین خویش را حفظ نمایند. آنان دست از ثروت و دارایی و پست و مقام خود کشیدند و تمامی اینها را فدای جلب رضایت خدا و رسول الله ج نمودند و چون در این ادعایشان صادق بوده، از این امتحان نیز سر بلند بیرون آمدند، خداوند سبحان از این گروه نیز اعلام رضایت و خشنودی نمود و این افراد به ((مهاجرین))([[44]](#footnote-44)) مشهور شدند.

رسول اکرم ج نیز در احادیث زیادی فضایل و عظمت((هجرت)) در راه خدا را بیان فرموده که تمامی آنها در مورد حضرت طلحه و حضرت زبیرب صدق می‌کند.

طلحه و زبیر دو یار وفادار رسول الله ج

خداوند سبحان برای شخصیت عظیمی چون حضرت رسول اکرم ج که آخرین و بزرگترین پیام اور اوست، از میان بندگانش، بهترین‌ها را برای همراهی و همنشینی‌اش برگزید که آنها را اصطلاحاً ((صحابه)) می‌گویند.

تعریف ساده و عمومی ((صحابه)) این است که فردی در حال حیات، رسول الله ج را دیده باشد و به دین اسلام مشرف شده و با همان وضع یعنی با ایمان از دنیا رحلت کرده باشد. چنین فردی را صحابی می‌گویند، هر چند برای لحظه ای در محضر رسول اکرم ج حاضر شده باشد.

افرادی که جزو یاران رسول الله ج قرار گرفتند و در راه پاسداری از رسول اکرم ج و احیاء دین و اشاعۀ آن به دیگر نقاط از خود رشادت‌ها و جانفشانی‌ها نشان دادند، پروردگار جهانیان از آنان اعلام رضایت نمود و تفکر و عمل آنان را پسندید و در مقابل به آنان وعدۀ بهشت برین عنایت فرمود.

پس کسب مقامی به نام ((صحابی رسول الله)) مقام و افتخاری بس بزرگ است که نصیب حضرت طلحه و حضرت زبیرب گشته است([[45]](#footnote-45)).

طلحه و زبیر ستارگان آسمان هدایت

شاگردان پیامبر اکرم ج که سرا پای وخودشان عشق و ایثار، تقوی و اخلاص بود چنان خلق وخوی رسول الله رابه خود گرفته بودند که اگر کسی به مدینه منوره وارد می‌شد و یا در مجلسی که اصحاب و پیامبر ج حضور داشتند، می‌آمد نمی‌توانست تشخیص دهد کدامیک رسول الله ج می‌باشد. به قول مولانای رومی/ «گویی پغمیبرستان است».

رسول الله ج وقتی که مطمئن بود که شاگردانش می‌توانند کار او را به خوبی و به نحو احسن انجام دهند فرمود:

«أصحابي كالنجوم وفبأيهم اقتديتم، اهتديتم».

«یاران و (تربیت یافتگان مکتب من) همچون ستارگانی هستند در آسمان هدایت. به هر کدام ازآنها اقتدا کنی، هدایت خواهی شد».

پیامبر ج در اینجا هیچ استنائی بکار نبرد و نفرمود فقط فلانی وفلانی، بلکه فرمود تمام یارانم.

این افتخار بزرگ نصیب حضرت طلحه وحضرت زبیرب نیز می‌باشد که بگفته رسول الله ج آنها نیز ستارگان آسمان هدایت هستند ومایه نجات جامعه بشریت.

افتخارآفرینان غزوات

حضرت طلحه وحضرت زبیرب در تمام غزوات، رسول الله ج را همراهی کردند وبا ایثارگریها جان فشانیهایشان در راه اسلام، برگ‌های زرینی را در تاریخ مبارزات اسلام علیه کفر ثبت کرده‌اند.

کدام تاریخ نگار منصفی است که بتواند از احد بنویسد وصحنه‌های ایثار وگذشت حضرت طلحهس را فراموش نماید.

کدام سیره نگار با انصاف است که که در مورد بدر بنگارد و تصاویر عشق وایثار حضرت زبیرس را برای خوانندگانش به تصویر نکشد.

آری! حضرت طلحه و حضرت زبیرس هردو در تمامی جنگها حضور داشتند و مردانه در رکاب رسول الله ج برای اعتلای کلمه الله می‌جنگیدند تا جایی که هردو در این صحنه‌های مبارزه مدالهای افتخاری را همچون «طلحه الخیر»، «طلحه الجود» و «فداك أبي وأمي» و «حواری زبیر» از دست رسول الله ج کسب کردند.

امام مسلم در صحیحش در باب فضایل طلحه و زبیرب آورده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى بَكْرٍ عَنْ أَبِى عُثْمَانَ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- فِى بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِى قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ»([[46]](#footnote-46)).

در بسیاری از روزهای جنگ که خود رسول الله ج حضور داشتند (به محض اینکه آتش جنگ بالا می‌گرفت) کسی به جز طلحه و سعد در کنار رسول الله ج باقی نمی‌ماند (و همه در گوشه گوشۀ میدان مشغول نبرد بودند).

جانبازان اسلام

حضرت طلحه و حضرت زبیرب هردو جزو جانبازان عهد رسول اللهج هستند. این دو بزرگوار در جنگ‌های مسلمانان با کفار و مشرکان، زخم‌های شدیدی به بدن مبارکشان وارد شده و یا عضوی از بدنشان را از دست داده بودند.

در جریان جنگ احد اشاره کردیم که حضرت طلحهس به عنوان آخرین نفر و تنها فرد باقی مانده همراه رسول الله ج بر کوه احد چه زخم هایی را متحمل شد و بالاخره بر اثر همان ضربات دست مبارکش تا آخر عمر مفلوج بود.

حضرت زبیرس نیز چون در اکثر غزوات پیامبر از مبارزان اصلی به شمار می‌آمد، قطعاً ضربات سنگینی هم بر جسم مبارکش وارد شده است.

خودش به پسرش می‌گوید که هیچ عضوی از بدنم باقی نمانده مگر آنکه در رکاب رسول الله ج زخمی شده باشد.

ابن عساکر می‌نویسد:

یکی از تابعین که حضرت زبیرس را در سفری همراهی می‌کرد نقل کرده است که در سفرمان حضرت زبیرس خواست غسل کند، چون در بیابان بودیم، جایی نبود که از معرض دید پنهان شود، به همین جهت من لنگی را مقابل او گرفتم تا دیگران او را نبینند. بعد از اتمام غسل که می‌خواست لباس به تن کند، رویم را چرخاندم و بدنش را نگاه کردم. سبحان الله! تمام پشت و گردن و سینۀ ائ آثار شمشیر و زخم هایی بود که معلوم می‌شد در جنگ بر بدنش وارد شده است. فوراً پرسیدم: ای زبیر! کسی این گونه را ندیده ام! زبیرس فرمود: به خدا سوگند تمامی اینها آثار زخم شمشیرهایی است که در راه خدا و در همراهی رسول الله ج به بدنم اصابت کرده است([[47]](#footnote-47)).

پیامبراکرم ج فرمود:

«خداوند سبحان سه اثر را بسیار دوست دارد؛ اول، قطرات اشکی که به خاطر خوف و ترس او از چشم سرازیر شود. دوم، اثر سجده ای که به خاطر سجده‌های طولانی بر جبین نقش بندد و سوم، اثر زخم شمشیری که در راه خدا بر بدن بماند و یا عضوی که در راه او قطع شود».

«قال أبو عيسى: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ صَخْرِ بْنِ جُوَيْرِيَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قَالَ أَوْصَى الزُّبَيْرُ إِلَى ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ صَبِيحَةَ الْجَمَلِ فَقَالَ: مَا مِنِّى عُضْوٌ إِلاَّ وَقَدْ جُرِحَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- حَتَّى انْتَهَى ذَاكَ إِلَى فَرْجِهِ»([[48]](#footnote-48)).

حضرت زبیرس به فرزندش عبدالله گفت: «تمامی اعضای بدنم در رکاب رسول الله ج زخمی شده است....».

بشارت‌داده‌شدگان به بهشت

خداوند سبحان به سبب صداقت و اخلاص یاران رسول اکرم ج، در همین دنیا به آنان وعده و مژدۀ بهشت را داده است. هر چند این مژده‌ها عمومی و شامل تمامی اصحاب رسول الله ج است، اما در جاهایی برای تأکید و اطمینان بیشتر و در مقابل انجام اعمالی که سریعاً رحمت الهی را به دنبال داشته است، نسبت به بعضی‌ها به طور خصوصی نیز این وعده و مژده تکرار شده است.

یکی از آنها مژدۀ رسول الله ج به ده تن از یارانش می‌باشد که به ((عشرۀ مبشرۀ)) مشهور هستند. ده یار بهشتی که خداوند، بهشتی بودن آنان را به پیامبرش ج وعده داده است.

پیامبر ج فرمودند:

«أَبُو بَكْرٍ فِى الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِى الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِى الْجَنَّةِ وَعَلِىٌّ فِى الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِى الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِى الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِى الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ بن أَبِى وَقَاص فِى الْجَنَّةِ وَسَعِيدٌ بن زَيد فِى الْجَنَّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِى الْجَنَّةِ»([[49]](#footnote-49)).

پیامبر ج با صراحت فرمود: «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده بن جراح در بهشت خواهند بود».

ابن عساکر و ابن اثیر در کتاب‌هایشان حدیث دیگری را از حضرت سعید بن زیدس نقل می‌کنند:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ ج يَقُول: النَّبِىُّ فِى الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِى الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِى الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِى الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِى الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِى الْجَنَّةِ»([[50]](#footnote-50)).

پیامبر در بهشت است و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر نیز در بهشت هستند.

همسایگان رسول الله ج در بهشت

اینکه رسول اکرم ج تمام یارانش را از صمیم قلب دوست می‌داشت، هیچ شک و شبهه ایی در آن وجود ندارد، اما می‌دانیم پدر و مادر در میان فرزندان شان گاهی نسبت به بعضی انس و الفت بیشتری دارند تا بقیه.

پیامبر ج همچون پدری مهربان و معلمی دلسوز بود. ایشان نیز به بعضی از اصحابش همچون، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیرش و... محبت خاصی داشت.

در حدیثی که در سنن ترمذی و دیگر کتب حدیث ثبت شده مژدۀ رسول الله ج به حضرت طلحه و زبیرب در مورد حضورشان در بهشت و در همسایگی رسول الله ج آمده است.

«حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ مَنْصُورٍ الْعَنَزِىُّ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَلْقَمَةَ الْيَشْكُرِىِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِىَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ قَالَ: سَمِعَتْ أُذُنِى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- وَهُوَ يَقُولُ: طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ جَارَاىَ فِى الْجَنَّةِ»([[51]](#footnote-51)).

حضرت علی بن ابی طالبس فرمود: با گوش‌های خودم از رسول اکرمج شنیدم که می‌فرمود: «طلحه و زبیر همسایگان من در بهشت هستند».

بیعت کنندگان ((بیعت الرضوان))

از دیگر افتخارات و امتیازات بزرگ حضرت طلحه و حضرت زبیرب این است که آنها نیز جزو 1400 نفری هستند که در زیر درخت حدیبیه با رسول الله ج بیعت کردند و خداوند سبحان که عالم به گذشته و آینده است، از آنان اعلام رضایت و خشنودی نمود و به آنان وعدۀ بهشت داد:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنانی راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل هایشان(از صداقت و ایمان و اخلاص و فداکاری و وفاداری به اسلام) نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد. و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت‌های سرمدی آخرت) پاداششان کرد».

پیامبر ج فرموده است:

«کسانی که در این بیعت ((تحت الشجره)) شریک بوده‌اند، آتش دوزخ نمی‌تواند آنها را لمس کند».

روایات متعددی دال بر همین مضمون با الفاظ مختلف و با سند صحیح در کتب حدیث و تفسیر موجود است([[52]](#footnote-52)).

عضویت در شورای خلافت

هنگامی که بزرگ مرد تاریخ اسلام، همان امیری که پادشاهان و فرمانروایان عالم از شنیدن نامش لرزه بر اندامشان می‌نشست،- یعنی فاروق اعظمس ـ ترور شد، قبل از اینکه جان به جان آفرین تسلیم کند شورایی را برای خلافت تعیین نمود و امر انتخاب ((خلیفۀ سوم)) را بردوش آنان گذاشت و دستور داد: حتماً روز چهارم از درگذشتم خلیفۀ بعد تعیین شده باشد. پس شما‌ها سه روز فرصت دارید، تا تمام جوانب کار بسنجید و مواظب باشید که این امر به درازا نکشد، چون موجب ایجاد اختلاف شدید می‌گردد([[53]](#footnote-53)).

حضرت عمرس  که فردی زیرک و با هوش بود و مدت زمان زیادی را در رکاب رسول الله ج سپری کرده بود، اصحاب و یاران را و توانایی هایشان را به خوبی می‌شناخت. به همین جهت این شش نفر را که تمامی آنها از ((عشرۀ مبشره)) بودند، برای شورا پیشنهاد داد: 1- حضرت عثمان. 2- حضرت علی. 3- حضرت طلحه. 4- حضرت زبیر. 5- حضرت سعد. 6- حضرت عبدالرحمن بن عوف. (رضی الله عنهم اجمعین)([[54]](#footnote-54)).

مژده شهادت از سوی رسول الله ج

از آنجا که در اسلام، شهادت مقام بس بلندی است، هر مسلمانی آرزو دارد که در راه خدا شهید شود و با ریخته شدن خونش بتواند خدمتی به دین اسلام بکند.

آری! شهادت عطیه‌ای الهی است که نصیب هر کسی نمی‌شود مگر آنانکه خداوند لطفی در حقشان بنماید.

با چکیدن اولین قطرۀ خون شهید بر زمین، گناهانش محو می‌شود و با همان خون به درگاه رب العالمین می‌رود.

مراتبی که خداوند سبحان برای بندگانش در نظر گرفته است، پس از مقام انبیاء و صدیقان، مقام شهداء واقع شده است.

خداوند در سورۀ نساء فرموده است:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و کسی که از خدا و رسولش (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خدا بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و پیشگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد) و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!».

حضرت طلحه و حضرت زبیرب در زمان حیات رسول الله ج مژدۀ شهادتشان را از زبان مبارک آن حضرت ج شنیده بودند و بالاخره نیز همان گونه شد که رسول الله ج پیش گویی کرده بود.

ابن اثیر در اسدالغابه از ابوبکر مسمار بن عمر نقل می‌کند: «عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من أراد أن ينظر إلى شهيد يمشي على رجليه، فلينظر إلى طلحة بن عبيد الله»([[55]](#footnote-55)).

«اگر کسی می‌خواهد شهیدی را ببیند که بر روی پاهایش راه می‌رود، پس طلحه بن عبید الله را بنگرد».

همچنین در ریاض النضره نیز آمده است که از رسول خدا ج شنیده شد که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدٍ يَمْشِى عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الزُبَيْر»([[56]](#footnote-56)).

امام مسلم نیشابوری/ در صحیح‌اش از قتیبه بن سعید روایت کرده که روزی رسول الله ج به همراه ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر- رضی الله عنهم- بر روی کوه ((حراء)) قرار داشتند، ناگاه کوه به لرزه افتاد. پیامبر ج فرمود:

«اهْدَأْ، فَمَا عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»([[57]](#footnote-57)).

«آرام باش ای حراء! کسی جزء پیامبر و صدیق و شهید روی تو قرار ندارد».

همچنین امام مسلم/ روایتی دیگر از عبید الله بن محمد نقل می‌کند که رسول اکرم ج به اتفاق ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و سعد ابن وقاصش بر بلندای حراء بودند، حراء به لرزه افتاد.

رسول الله ج فرمود:

«اسْكُنْ يَا حِرَاءَ! فَما عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ »([[58]](#footnote-58)).

«آرام گیر ای حراء! به حقیقت جز پیامبر و صدیق و شهید کسی دیگر بر روی تو قرار ندارد».

شهادت حضرت طلحهس

حضرت طلحه و حضرت زبیرب در رکاب حضرت ام المؤمنین، عایشۀ صدیقهب برای انتقام گرفتن خون شهید مظلوم، عثمان بن عفانس و قصاص قاتلان آن حضرت، وارد معرکۀ ((جمل)) شدند([[59]](#footnote-59)) و هر دوی این بزرگواران در جنگ جمل حضور داشتند.

حضرت علیس که از برادران و دوستان بسیار صمیمی حضرت طلحه و حضرت زبیرب بود، هنگامی که از حضورشان با خبر شد، آنان را فرا خواند و به مذاکره ویادآوری دوران رسول الله ج پرداختند که چه روزهایی را در کنار رسول اکرم ج و در رکاب ایشان به سر برده‌اند.

به هر حال، حضرت طلحهس کنار کشیده و در صدد برگشتن بود که بر اثر اصابت تیری که پرتاب شد، شهید می‌شود و پیش گویی رسول اکرم ج تحقق می‌یابد.

امام شعبی می‌فرماید:

حضرت علیس بعد از شهادت حضرت طلحهس وقتی او را مشاهده کرد که صورتش خاکی شده و در جایی افتاده، او را بلند کرد و با دست‌های مبارکش گرد و غبار صورتش را پاک می‌کرد و با چشمانی پر از اشک می‌فرمود:

«عزيز علي أبا محمد! أن أراك مجدلاً تحت نجوم السماء».

«برای من بسیار سخت است ای ابو محمد که تو را افتاده بر خاک، زیر ستارگان آسمان مشاهده می‌کنم».

سپس فرمود:«إلى الله أشكو عجزي بجري» و ترحم علیه.

«از این همه حزن و اندوهم به بارگاه الهی شکایت می‌کنم».

سپس حضرت علیس، حضرت طلحه را در آغوش گرفته و به او ترحم کرده و فرمود: «ليتني مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة».

«ای کاش بیست سال قبل از این روز می‌مردم (و چنین صحنه‌ای را مشاهده نمی‌کردم)».

سپس حضرت علیس و اصحابش شروع کردند به گریه و زاری([[60]](#footnote-60)). و در پایان حضرت علیس در مورد قاتل حضرت طلحهس فرمود: «بشره بالنار»([[61]](#footnote-61)).

قاتل طلحه را به عذاب جهنم بشارت دهید([[62]](#footnote-62)).

شهادت حضرت زبیرس

حضرت زبیرس نیز در معرکۀ ((جمل)) حضور داشت، اما پس از مذاکره ای که با حضرت علیس انجام دادند، ایشان نیز دست از جنگ کشیده و خواست به سوی مدینه برگردد. در جایی مشغول نماز بود که ((ابن جرموز))به وی حمله ور شد و ایشان را در حالت نماز به شهادت رساند.

ابن جرموز بدبخت، خوشحال از اینکه توانسته حضرت زبیرس را به قتل برساند، برای اثبات ادعایش شمشیر حضرت زبیرس را نزد حضرت علیس آورده و خبر کشته شدن حضرت زبیرس را به اطلاع ایشان رساند.

حضرت امیرس بسیار بر آشفته شد، و با دلی پر از اندوه شمشیر حضرت زیبرس را در دست گرفته و فرمود:

«إن هذا سيف طالما فرج الكرب عن رسول الله –صلى الله عليه وسلم- ثم قال: «بشر قاتل ابن صفيه بالنار»»**([[63]](#footnote-63)).**

«(به خدا سوگند) این شمشیر مدت‌های طولانی، ناراحتی و غم و اندوه را از چهرۀ زیبای رسول الله ج زدوده است. سپس فرمود: قاتل ابن صفیه (زبیر) را مژدۀ جهنم باد!»

ابن جرموز وقتی به اشتباه و بدبختی‌اش پی برد، گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أتیت علیاً برأس الزبیر |  | أرجو لدیه به الزلفه |
| فبشر بالنار إذ جئته |  | فبئس البشارة والتحفة |
| وسیان عندی قتل الزبیر |  | وظرطه عنز بذی الجحفة([[64]](#footnote-64)) |

«سر زبیر را برای علی آوردم، بدان امید که به جایگاه و قرب و منزلتی نزد او برسم، اما او بشارت جهنم را به من داد! عجب نامبارک بشارت و نامیمون ارمغانی! پاداش کشتن زبیر برای من با فضلۀ حیواناتی که در جحفه هستند، برابر بود (کوچکترین و بی ارزش ترین پاداشی به من نرسید، مگر بدبختی و روسیاهی)».

چرا خود را فراموش کرده‌ایم؟!

متأسفانه عده‌ای بی‌انصاف در قالب نوشته و سخنرانی تهمت‌هایی را به حضرت طلحه و حضرت زبیرب وارد می‌نمایند بدون اینکه اصل و اساسی داشته باشد. بر خود لازم دانستیم تا در این مورد نیز توضیح مختصری ارائه نماییم.

یکی از تهمت هایی که به این بزرگواران وارد می‌کنند در مورد جنگ با حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالبس می‌باشد، که چون این دو نفر بر ضد حضرت امیرس شمشیر کشیده‌اند، پس از اسلام خارج‌اند! و....

ما در این رابطه در بخش شهادت حضرات طلحه و زبیرب اشاره‌ای نمودیم که این دو نفر به محض اطلاع از موضع حضرت علیس، به سرعت میدان جنگ را ترک کردند و بعد از آن هم گفتیم که حضرت امیرس چگونه از شهادت آن عزیزان متأثر شد و چه جملاتی بر زبان آورد. البته داستان مفصل اختلاف ایشان را در کتاب ((حقایقی از جنگ جمل و صفین)) آورده‌ایم.

اما اشکال دیگری که مخالفان این دو بزرگوار از ایشان می‌گیرند این است که طلحه و زبیر در فکر پست و مقام بوده‌اند و همچنین آنها به ثروت اندوزی پرداخته‌اند.

این تهمت‌ها بسیار نابجا است چرا که آن عزیزان به هیچ وجه طالب پست و مقام دنیوی نبودند و این مسئله بخوبی در شورای انتخابی از سوی حضرت عمرس برای امر خلافت آشکار می‌گردد که هر کدام از این بزرگواران از قبول مسؤولیت خودداری می‌کردند.

و اما در مورد ثروتمند بودن آنها. باید گفت:

حضرت طلحه و حضرت زبیرب هردو از بازرگانان و تجار بسیار ماهر و چیره دست بودند که از این راه سود و درآمد زیادی عایدشان می‌شد. دیگر اینکه بعد از شروع جنگ مسلمانان با کفار، این دو بزرگوار جزء مجاهدان و رزمندگان همیشگی سپاه اسلام بودند که هم از بیت المال حقوق ثابت داشتند و هم از غنایم جنگی بهره می‌بردند. مسلم است که در بعضی از جنگ‌ها به قدری غنایم به مسلمانان می‌رسید که تا ماه‌ها و سال‌ها می‌توانستند با آن زندگی را به سر ببرند.

سخن آخر

حال به دیده انصاف به قضاوت بنشینیم، آیا افرادی را با این همه اوصاف و فضایلی که بدان اشاره‌ای نمودیم، می‌توان بد و بیراه گفت و آیا صحیح است کسانی را که خداوند از آنان راضی است متهم کنیم؟

مگر نعوذ بالله خداوند علمش ناقص و محدود است که از آنها اعلام رضایت نمود در حالی که می‌دانست آیندۀ آنها چه خواهد بود. پس با توجه به گذشته و حال و آینده خداوند فرموده: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

پس قدری عاقلانه بیاندیشیم و در اموری که هیچ سودی برای ما ندارد دخالت نکنیم و با این تفکر و بینش یاران رسول الله ج را بنگریم که همگی آنان بهشتی هستند و خداوند از آنان خشنود است، دیگر کاری به اختلافات و مشاجرات بین آنان نداشته باشیم.

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة: 134].

وما علینا إلا البلاغ المبین

محمد ایوب گنجی- سنندج

فهرست منابع و مآخذ

1. أسد الغابة في معرفة الصحابة، عزالدین ابن اثیر، 6 ج، دار الفکر.
2. البدایة والنهایة، ابن کثیر دمشقی،14 ج، دار التقوی.
3. أحکام الرجال من میزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدین ذهبی، دارالفکر.
4. الطبقات الکبری، محمد بن سعد واقدی، دار صادر، بیروت.
5. حیاة الصحابة، محمد یوسف کاندهلوی، 4 ج، دار احیاء التراث العربی.
6. رجال حول الرسول، خالد محمد خالد، دار الفکر.
7. رجال مبشرون بالجنة، احمد خلیل جمعه، دار ابن کثیر.
8. سنن ترمذی، ابو عیسی ترمذی، دار الفکر.
9. سیر أعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی،2 ج، دار الفکر.
10. صحیح البخاری، امام محمد بن اسماعیل بخاری، دار الارقم.
11. صحیح مسلم، امام نیشابوری، دار احیاء التراث العربی.
12. صور من حیاة الصحابة، رأفت باشا، دار الفکر.
13. عصر الصحابة، عبدالمنعم الهاشمی، دار ابن کثیر.
14. مختارات من أدب العرب، سید ابوالحسن ندوی، دار ابن کثیر.
15. مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی،2 ج، دار الکتب العربی.
16. تفسیر نور، مصطفی خرمدل، احسان.
17. مصائب الصحابة، سیدنورالدین بخاری، عبدالرحمن سربازی، صدیقی.
18. مقام صحابه، محمدشفیع عثمانی، عبدالرحمن سربازی، فاروق اعظم.

1. - حضرت طلحه در اینجا نسبش با نسب رسول الله ج پیوند می‌خورد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - أسد الغابة، ج 3، ص 475. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صور من حیاه الصحابة قصه طلحهس ص 324 [↑](#footnote-ref-4)
5. - مصائب صحابه به نقل از سیرۀ ابن هشام و ابن کثیر. [↑](#footnote-ref-5)
6. - منبع سابق، ص 56. [↑](#footnote-ref-6)
7. - منبع سابق، ص 57. [↑](#footnote-ref-7)
8. - صور من حیاة الصحابة، ص 324 [↑](#footnote-ref-8)
9. - طبقات ابن سعد، ج 3، ص 215. [↑](#footnote-ref-9)
10. - صور من حیاة الصحابة، ص 325. [↑](#footnote-ref-10)
11. - به دلیل اینکه حضرت طلحهس و حضرت زبیرس در بسیاری از فضایل مشترک هستند، لذا آنچه که در مورد هردوی این عزیزان وجود دارد پس از پایان داستان زندگی حضرت زبیرس، تحت عنوان ((فضایل طلحه و زبیر)) ذکر می‌کنیم، ان‌شاءالله. [↑](#footnote-ref-11)
12. - أسد الغابة، ج 2، ص 476. [↑](#footnote-ref-12)
13. - طبقات ابن سعد، ج 3، ص 218. [↑](#footnote-ref-13)
14. - أسد الغابة، ج 2، ص 476. [↑](#footnote-ref-14)
15. - صور من حیاة الصحابة، ص 327. [↑](#footnote-ref-15)
16. - أسد الغابة، ج 3، ص 476. [↑](#footnote-ref-16)
17. - أسد الغابة ج 2، ص 476. [↑](#footnote-ref-17)
18. - صور من حیاة الصحابة، ص 428. [↑](#footnote-ref-18)
19. - طبقات ابن سعد، ج 3، ص 220. [↑](#footnote-ref-19)
20. - رجال حول الرسول، ص 219. [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان. [↑](#footnote-ref-21)
22. - ترمذی، 5/412، باب مناقب طلحه، حدیث 3759. رواه حاکم فی مستدرک، 3/374. رواه الإمام أحمد فی المسند‌، 1/165. ابن سعد فی طبقاته الکبری، 3/218. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ابن ماجه فی سننه، باب فضائل صحابه، حدیث 125. ترمذی، 5/412، حدیث 3760. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ترمذی 5/413، باب مناقب طلحه و کتاب التفسیر، ص 136. [↑](#footnote-ref-24)
25. - منبع سابق، کاب المناقب، ص 413 و کتاب التفسیر، ص 136. [↑](#footnote-ref-25)
26. - اشاره به آیۀ 23 سورۀ احزاب که می فرماید: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾. در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود بسر برده‌اند (و شربت شهادت سر کشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچگونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود نکرده‌اند). [↑](#footnote-ref-26)
27. - أسد الغابة، ج 2، ص 102. [↑](#footnote-ref-27)
28. - همان. [↑](#footnote-ref-28)
29. - همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. - أسد الغابة، ج 2، ص 103. [↑](#footnote-ref-30)
31. - رجال حول الرسول، ص 224. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ریاض النضره، ج 2 ع ص 232. [↑](#footnote-ref-32)
33. - أسد الغابة، ج 2، ص 104. [↑](#footnote-ref-33)
34. - تفصیل این حکایت را در کتاب‌های سیرت مطالعه کنید، سیرت مصطفی صلى الله علیه وسلم، مولانا محمد ادریس کاندهلوی و غیره . [↑](#footnote-ref-34)
35. - ریاض النضره 2، ص 237 . [↑](#footnote-ref-35)
36. - صور من حیاة الصحابة، ص 328. [↑](#footnote-ref-36)
37. - أسد الغابة، ج 2، ص 104 و حیاة الصحابة، ج 2، ص 236. [↑](#footnote-ref-37)
38. - سنن ترمذی، ج 5، کتاب مناقب، حدیث 3765. [↑](#footnote-ref-38)
39. - منبع سابق، کتاب مناقب، حدیث 3764. [↑](#footnote-ref-39)
40. - منبع سابق، کتاب مناقب، حدیث 3766. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ریاض النضره، ج 2،ص 238. الاصابه، ج 1، ص 527. [↑](#footnote-ref-41)
42. - رجال حول الرسول، ص 226. [↑](#footnote-ref-42)
43. - أسد الغابة، ج 1، ص 104و105. [↑](#footnote-ref-43)
44. - همان گونه که در آیهء گذشته اشاره شده است، مهاجرین به آن عده از مسلمانان گفته می شود که تمام ثروت و دارایی خویش را در مکه به جای گذاشته و به خاطر همراهی رسول الله ج به مدینه هجرت کردند. [↑](#footnote-ref-44)
45. - در مورد مقام و منزلت صحابه از دیدگاه قرآن سنت و اجماع مسلمانان کتاب ارزشمند مقام صحابه تأ لیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی و ترجمه مولانا عبدالرحمن سربازی مراجعه شود . ما مطالعه این کتاب را به تمام اقشار جامعه از هر مذهب و گروه و فرقه‌ای که هستند پیشنهاد می کنیم تا برخی از واقعیت‌های تاریخی برایشان روشن شود [↑](#footnote-ref-45)
46. - صحیح مسلم، کتاب فضایل، مشکاة المصابیح تبریزی، ج 2، کتاب فضائل اصحاب. [↑](#footnote-ref-46)
47. - تهذیب ابن عساکر، ج 5، باب مناقب زبیرس. [↑](#footnote-ref-47)
48. - سنن ترمذی، ج 5، کتاب المناقب، حدیث 3767. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مشکاة المصابیح تبریزی، ج 2، کتاب فضائل اصحاب. [↑](#footnote-ref-49)
50. - أسد الغابة، ج 2 و ابن عساکر، ج 2، ص 54. [↑](#footnote-ref-50)
51. - سنن ترمذی، ج 5، کتاب مناقب 3762. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مقام صحابه، ص 82. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مختارات من أدب العرب، ص 55. [↑](#footnote-ref-53)
54. - همان. [↑](#footnote-ref-54)
55. - أسد الغابة، ج 2، ص 476. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ریاض النضرة، ج 2، ص 238. [↑](#footnote-ref-56)
57. - صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، حدیث 2417. [↑](#footnote-ref-57)
58. - منبع سابق، مشکاة المصابیح، کتاب فضائل اصحاب [↑](#footnote-ref-58)
59. - جریان مفصل جنگ جمل و صفین در دیگر اثر نگارنده ((حقایقی از جنگ جمل و صفین)) آمده است. [↑](#footnote-ref-59)
60. - أسد الغابة، ج 2، ص 478. [↑](#footnote-ref-60)
61. - طبقات ابن سعد،ج 2، ص 225. [↑](#footnote-ref-61)
62. - پیامبر صلى الله علیه وسلم شهادت حضرت طلحهس را پیشگویی کرده بود. [↑](#footnote-ref-62)
63. - أسد الغابة، ج 2،ص 105 [↑](#footnote-ref-63)
64. - همان. [↑](#footnote-ref-64)